

به نام خداوند مهربان



برای کودکان  
۳ تا ۷ سال

سفر حسن کچل  
به قصه‌های شیرین ایرانی



# حسن کچل

## و ماه پیشونی

- سرشناسه: شیخی، مژگان، ۱۳۴۱ - Sheikhi, Moygan
- عنوان و نام پدیدآور: حسن کچل و ماه پیشونی/ نویسنده مژگان شیخی؛ تصویرگر سمیه علیپور.
- مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۳۹۸.
- مشخصات ظاهری: ۱۶ص.: مصور(رنگی)؛ ۲۲×۲۹سم.
- شابک: دوره ۵-۵۵۶-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸؛ ۸-۵۵۵-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیا
- یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
- موضوع: داستان‌های فارسی - Persian fiction
- موضوع: داستان‌های تخیلی - Fantastic Fiction
- شناسه افزوده: علیپوراد، سمیه، ۱۳۶۰-، تصویرگر رده‌بندی دیویی: ۸۴۳
- شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۱۴۸۱۰
- **حسن کچل و ماه پیشونی**
- مژگان شیخی
- تصویرگر: سمیه علیپور
- اجرای جلد و صفحه‌آرایی: فریدون حقیقی
- مدیر هنری: حسین نیلچیان
- زیر نظر گروه برنامه‌ریزی آموزش‌های پیش‌دبستانی
- موسسه نشر و تحقیقات ذکر
- لیتوگرافی: گلیا • کد: ۹۸/۹۰۸
- چاپ اول: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۵۵۵-۸
- شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۵۵۶-۵
- قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

ناشر پیشرو در انتشار  
کتاب‌های کمک‌آموزشی برای  
مهدکودک‌ها و پیش‌دبستانی‌ها

واحد کودک و نوجوان  
موسسه‌ی نشر و  
تحقیقات ذکر

کتاب‌های  
قاصدک

دفتر و نمایندگی مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.



### حسن کچل صبح خیلی زود

از خواب بیدار شد و به طرف طویله رفت.  
ننه گلاب صدای پاهای حسن را شنید. چشم‌هایش را مالید  
و با تعجب گفت: «خدایا چی شده؟ تو این چند روز این بچه از  
زمین تا آسمان فرق کرده. کله‌ی سحر خودش بیدار شده و دارد  
بزی را می‌برد چرا... خدایا شکر ت...»  
بعد با صدای بلندی گفت: «ننه... حسن... داری می‌روی؟»  
حسن گفت: «آره ننه گلاب... صبحانه هم خوردم.»  
ننه گلاب گفت: «هنوز هنوز هوا تاریکه... خیلی زوده...»  
حسن گفت: «باشد... بهتره... دارم می‌روم.»  
بعد بزی را از طویله بیرون آورد و به راه افتاد. هنوز آفتاب نزده بود  
و حسن کچل تند تند می‌رفت تا به کتاب و درخت برسد.  
بزی را توی علف‌ها گذاشت و به سرعت به طرف درخت رفت.  
دید کتاب سرجایش است و نفس راحتی کشید.  
کتاب را برداشت و شروع به خواندن کرد:



یکی بود، یکی نبود.

### دختری بود به نام ماه پیشونی.

مادرش مرده بود و پدرش زن دیگری گرفته بود. ماه پیشونی از روزی که به دنیا آمده بود، روی پیشانی اش یک ماه بود که می درخشید. برای همین هم همه به او می گفتند ماه پیشونی. نامادری به ماه پیشونی حسادت می کرد. هر چی کار بود می ریخت سر او. ماه پیشونی از صبح خروس خوان تا تاریکی شب، کار می کرد و باز هم وقت و بی وقت از دست نامادری کتک می خورد. با این همه کار، غذای درست و حسابی هم به او نمی داد؛ نان خشک و بعضی وقتها یک تکه پنیر کپک زده. پدرش هم صبح زود می رفت سر کار و شب برمی گشت. خسته و کوفته می گرفت می خوابید. روزی از روزها زن بابا به ماه پیشونی گفت: «گاو را به صحرا ببر و بچران.»





بعد هم کیسه‌ی پنبه و دوک  
نخ ریزی را پشت گاو گذاشت و گفت:  
«این‌ها را هم با خودت ببر و همان جا بریس.»  
غروب که برگشتی، همه‌ی پنبه‌ها باید نخ شده باشد.»  
نامادری فکر می‌کرد ماه پیشونی نمی‌تواند آن همه  
پنبه را بریسد و یک دل سیر او را می‌زند.  
ماه پیشونی به راه افتاد و رفت. به دشت پر از علفی رسید.  
گاو مشغول چرا شد و ماه پیشونی هم مشغول ریسیدن  
پنبه‌ها. ناگهان باد تندی وزید. کیسه‌ی پنبه  
را برداشت و برد. ماه پیشونی به دنبال پنبه‌ها  
دوید، ولی نتوانست به پنبه‌ها برسد. باد، کیسه را  
با خودش برد. ماه پیشونی نمی‌دانست چه  
کار کند و شروع کرد به گریه کردن...

